هو العلیم

ولایت تکوینی ائمه و معنای نفی تفویض قدرت

تفاوت واگذاری مستقل امور با ظهور اراده خدا

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر ـ جلسه صدوبیست‌وششم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

روایات جبر و تفویض و تفاوت معنای آنها

روایت امام صادق درباره نفی تفویض در تشریع

روایتی که از امام صادق علیه‌السّلام راجع به مسئلهٔ جبر و تفویض بود و عرض شد که حضرت در اینجا می‌فرمایند:

قال الصادق علیه‌السّلام:

«لا جبرَ ولا تَفویضَ بَل أمرٌ بَینَ أمرین. عَنی بذلک: أن الله تبارک و تعالی لَم یُجبِر عبادَهُ علی المَعاصی و لَم یُفَوِّض إلیهِم أمرَ الدین حَتی یَقولوا فیه بِآرائِهِم و مَقائِسِهِم؛ فإنَّه عزَّوجل قَد حَدَّ و وَظَفَ و شَرَعَ و فَرَضَ و سَنَ و أکملَ لَهُمُ الدین، فَلا تَفویضَ مَعَ التَحدید و التوظیف و الشَرع و الفَرض و السُّنَّة و إکمال الدین.[1]»

در اینجا منظور حضرت در تبیین معنای جبر و تفویض، تعریف احکام و شرایع است و به‌عبارت دیگر، معنای جبر و تفویض را به باب تکالیف برده‌اند و حضرت منظور از تفویض را در اینجا عبارت از تفویض تکالیف به عباد می‌دانند.

ـ **تلمیذ:** یعنی به عدم تکالیف؟

ـ **استاد:** بله، عدم تکالیف یعنی تکالیف مفوّض به عباد نیست تا اینکه آنها به آراء خودشان و با اهواء خودشان به هرچه می‌خواهند عمل کنند و با قیاس که از مبانی مرتکزهٔ اهل سنت است، بخواهند با تکالیف برخورد کنند و با آراء خودشان جعل حکم کنند. **خداوند متعال در اینجا حدّ و وظیفه‌ای قرار داده است و تشریع کرده است و واجب و سنتی را تشریع فرموده است.** «و أکملَ لَهُمُ الدین.» و دین را هم برای آنها به‌واسطهٔ مسئلهٔ ولایت کامل کرده است.

بنابراین حضرت از این روایت معنای تفویض استفادهٔ عدم احاله و تفویض شرع می‌نمایند؛ البته همان‌طوری‌که عرض شد، منافاتی ندارد که از یک لفظ، مسائل مختلفی که این مسائل در طول یکدیگر قرار دارند، مورد توجه قرار بگیرد.

روایت نفی تفویض قدرت آفرینش و روزی

فرض کنید که در یک‌جا از مسئلهٔ تفویض، تفویض قدرة الله علی حجّه است که اینجا می‌فرماید که معنای امر بین الأمرین این است:

«مَن زَعَم أنّ الله یَفعلُ أفعالنا ثُمّ یُعذِّبُنا عَلیها فَقد قالَ بِالجبرِ و مَن زَعَمَ أنّ الله عزَّوجلَّ فَوَّضَ أمرَ الخَلقِ و الرِّزقِ إلی حُججِهِ عَلیهِمُ السّلامُ فَقَد قال بِالتّفویضِ؛ فالقائِلُ بِالجَبرِ کافِرٌ و القائِلُ بِالتّفویضِ مُشرکٌ.[2]»

در اینجا حضرت در مقام تشریع نیستند؛ یعنی بیان حضرت در باب جبر و تفویض در مقام تکالیف نیست، بلکه در مقام اِعمال فعل است و در مقام اجرای جریان فعل است و در مقام تفویض قدرت خداوند است.

تفاوت تشریع الهی با قانون‌گذاری بر پایه قیاس

---

۱ ***توحید***، شیخ صدوق، ص ۲۰۶؛ ***بحار الأنوار***، ج ۴، أبواب أسمائه تعالی و حقائقها و صفاتها و معانیها، باب عدد أسماء الله تعالی و فضل إحصائها و شرحها، ص ۱۹۷.

۲ ***بحار الأنوار***، ج ۵، أبواب العدل، باب نفی الظلم و الجور عنه تعالی و إبطال الجبر و التفویض و إثبات الأمر بین الأمرین و إثبات الاختیار و الاستطاعة، ص ۱۱، ح ۱۸.

در آن روایت اوّل، مسئله به تکالیف برخورد می‌کرد؛ یعنی بیان حضرت از تفویض عبارت از تفویض تشریع به خلق بود. خداوند متعال «لَم يُفوّض التَّشريعَ إلى الخلق»، البته این بیان است، نه به این عبارت. منظور این است که آراء و افکار مهملهٔ عباد هیچ‌گونه دخالتی در شرع و تکالیف ندارند و مردم با قیاس خودشان و با آراء خودشان نمی‌توانند جعل شرع کنند، جعل تکالیف کنند، جعل تشریع‌ها و قوانین کنند؛ بلکه در اینجا نیاز به مقنّن معصوم است که او باید برای انسان جعل کند و اِلّا اگر قرار باشد بر اینکه هر کسی طبق اهواء خودش جعل کند، دیگر در آن صورت معلوم است که کار به کجا می‌رسد.

معانی گوناگون تفویض در کلام ائمه

لذا طبق بیانی که در جلسهٔ گذشته عرض کردیم، در لسان ائمه علیهم‌السّلام معانی مختلفه‌ای را از الفاظ واحد می‌فهمیم و می‌بینیم. همان‌طوری‌که قرآن دارای بطونی است و هر کسی برحسب آن مرتبه‌ای که دارد به آن معنا می‌رسد، همین‌طور ممکن است یک لفظ واحد دارای بطون و معانی مختلفی باشد و هیچ‌کدام تنافی با یکدیگر نداشته باشند.

ولایت تکوینی و نقد برداشت استقلال از خدا

و لذا یکی در مقام نفی تفویض قدرة الله علی حججه است، به‌نحوی‌که آن قدرت به حجج و به ائمه علیهم‌السّلام تفویض شود، به‌طوری‌که خیلی‌ها معتقد هستند؛ چون کارها را می‌بینند و افعال را از ائمه مشاهده می‌کنند، ممکن است برای آنها این ذهنیّت باطل و غلط پیدا شود که خداوند متعال امور خلق را به حجج واگذار کرده است؛ مانند یک والدی که امور تجارت و امور کسب را به ولد و ابن خود یا به وکیل خود تفویض می‌کند و آن والد از مسائل تجارت منعزل می‌شود. همین‌طور خداوند متعال هم امور خلق را [به ائمه] تفویض کرده است و خود کنار رفته است.

در اینجا ما روایاتی از ائمه علیهم‌السّلام داریم و معروف است: «لا تَقولوا فينا رَبّاً و قولوا ما شِئتُم و لن تبلغوا؛[1] **فقط قائل به الوهیت در ما نشوید و هرچه می‌خواهید بگویید.**» یا روایاتی که داریم، مثل «نَحن صَنائعُ رَبّنا و الخَلقُ بعد صَنائِعِنا»[2]، اینها دلالت بر این مطالب دارد یا مثلاً پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌گویند: «قُلتُ لِرسولِ اللهِ صلّی اللهُ علیهِ و آلِهِ و سلّم: اوّل شیءٍ خلق اللهُ تعالی ما هو؟ فقال: "نورُ نَبيِّک يا جابِرُ."»[3] در این باب دلالاتی بر این مسائل داریم.

دو جنبه اثبات و نفی در روایات ولایت

این روایات و این بیاناتی که از حضرات معصومین علیهم‌السّلام نقل می‌شود، دو جنبهٔ نفی و اثبات دارد؛ در جنبهٔ اثبات، اثبات قدرت مطلقهٔ ائمه علیهم‌السّلام و معصومین است و جریان فیض وجود از ناحیهٔ آنهاست و مبدأیت برای خلقت و تکوّن عالم است و حدوث و بقاء جمیع ممکنات به‌واسطهٔ وجود آنها و آثار وجودی اینهاست. اینها جهات مثبتهٔ در این کلمات ائمه است.

و اما جهات منفی که ممکن است داشته باشد، این است که بعضی از عقول و اوهام این مطالب را نمی‌پذیرند؛ همان‌طور که ما در این زمان هم می‌بینیم که این کتاب‌هایی که علیه این مطالب و این مسائل نوشته می‌شود، خیلی از اینها به‌خاطر این است که نمی‌فهمند.

برداشت منکران ولایت تکوینی از معجزات

---

۱ ***بحارالأنوار***، ج ۲۵، أبواب علامات الإمام و صفاته و شرائطه و ما ينبغي أن ينسب إليه و ما لا ينبغي، باب نفي الغلو في النبي و الأئمة صلوات الله عليه و عليهم...، ص ۳۴۷.

۲ ***بحارالأنوار***، ج ۵۳، تتمة أبواب النصوص من الله تعالى و من آبائه صلوات الله عليهم أجمعين...، باب ما خرج من توقيعاته عليه السلام، ص ۱۷۸.

۳ ***بحارالأنوار***، ج ۵۴، أبواب كليات أحوال العالم و ما يتعلق بالسماويات، باب حدوث العالم و بدء خلقه و كيفيته و بعض كليات الأمور، ص ۱۷۰، ح ۱۱۷.

این کسانی که ولایت تکوینی را انکار می‌کنند، به‌جهت این است که ولایت تکوینی را نمی‌فهمند؛ اصلاً نمی‌فهمند ولایت تکوینی چیست! چون آنها از امام علیه‌السّلام یک بصیرت و یک رأیی دارند و آنچه می‌بینند، [این است که] امام علیه‌السّلام مانند خود اینها دست دارد، پا، ید، رأس، رقبه و امثال‌ذلک دارد و چطور ممکن است که یک بشر عادی بتواند افعال و اعمال غیرعادی را انجام دهد؟! این امکان ندارد و اینها آنچه در امام علیه‌السّلام می‌دانند، این است که امام علیه‌السّلام خیلی عند الله مقرّب باشد، دعا می‌کند و خداوند دعای او را مستجاب می‌کند؛ فقط این مقدار از امام شعور دارند و واقعاً مشاعر اینها نسبت به امام همین‌قدر است.

یعنی می‌گویند که مثلاً رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دعا می‌کند و خداوند متعال شقّ القمر می‌کند؛ رسول خدا دعا می‌کند و شجره، شهادت به رسالت رسول خدا می‌دهد؛ یا فرض کنید من‌باب‌مثال امیرالمؤمنین علیه‌السّلام دعا می‌کند و آن باب خیبر قلع می‌شود که فرمود: «ما قَلَعتُ باب خیبر بِقوّةٍ جِسمانیّةٍ و لکِن بِقوّةٍ ربّانیّةٍ.»[1] پس ائمه علیهم‌السّلام هیچ کاری انجام نمی‌دهند، فقط کاری که انجام می‌دهند، دعا کردن است.

درست مثل افراد متعارف و معمولی که دعا می‌کنند و خداوند آن دعا را مستجاب می‌کند، ائمه علیهم‌السّلام هم دعا می‌کنند. یا به‌طورکلی همهٔ پیغمبران اصلاً معجزه نمی‌کنند؛ معجزه اختصاص به ذات پروردگار متعال و ذات الهی دارد و آنچه فارق و تمایز بین ائمه و بین ماست، این است که ائمه عند الله مقرّب هستند و ما مقرّب نیستیم؛ به لحاظ تقرّب آنها، خداوند متعال ادعیهٔ آنها را در اوقاتی که صلاح بداند (نه در همه وقت) مستجاب می‌کند.

یعنی نهایت ادراک این افراد از ائمه علیهم‌السّلام این مقدار است و الآن هم وجود دارند. دیگر اینها نمی‌دانند که مسئلهٔ ولایت تکوینی یعنی چه! [می‌گویند:] «اصلاً ولایت تکوینی معنا ندارد»؛ چون اینها می‌گویند معنا ندارد که خداوند متعال ولایت تکوینی داشته باشد و این ولایت تکوینی در بشر و در انسان معمولی هم محقّق باشد. بنابراین ولایت تکوینی اصلاً به‌طورکلی کنار می‌رود.

آیات تدبیر فرشتگان و امکان ولایت تکوینی

ولی غافل از اینکه شما دربارهٔ ملائکهٔ مقرّب، ﴿فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرٗا﴾[2] یا ﴿يَعۡرُجُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥٓ أَلۡفَ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾[3] که روح و امثال‌ذلک [است] یا مثلاً ﴿قُلۡ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلۡمَوۡتِ ٱلَّذِي وُكِّلَ بِكُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ تُرۡجَعُونَ﴾[4] و امثال‌ذلک، شما ولایت تکوینی را در آنها به چه نحوی می‌بینید؟! بالأخره ملک الموت موجودی مستقل است و به‌عبارت دیگر وجود فی‌نفسه دارد. وقتی که یک وجود مستقلی بود و خداوند متعال هم در قرآن می‌فرماید: ﴿قُلۡ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلۡمَوۡتِ ٱلَّذِي وُكِّلَ بِكُمۡ﴾، یتوفّی را منتسب به ملک الموت می‌داند.

انتساب قبض روح به ملک الموت در قرآن

در اینجا آیا اِعمال قدرت و اِعمال فعل ملک الموت را از باب ولایت تکوینیه می‌دانیم؟! یعنی

---

۱ ***کشف الیقین***، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲ سوره نازعات (۷۹)، آیه ۵؛ ***مهر تابان***، ص ۳۴۳:
«پس سوگند به کسانی که تدبیر امور را می‌کنند.»

۳ سوره سجده (۳۲)، آیه ۵؛ ***امام شناسی***، ج ۵، ص ۵۵:
«خداوند تدبیر امر را از آسمان به‌سوی زمین می‌کند و سپس آن امر به‌سوی خدا عروج می‌نماید.»

٤ سوره سجده (۳۲)، آیه ۱۱؛ ***الله شناسی***، ج ۳، ص ۱۴۰:
«ای پیغمبر، جواب آنان را چنین بده که فرشته مرگی که بر شما گماشته شده است، به تمام معنی الکلمه شما را می‌گیرد و پس از آن به‌سوی پروردگارتان بازگشت می‌نمایید!»

خداوند متعال قدرت را به ملک الموت تفویض کرده است و ملک الموت قبض روح می‌کند. یا اینکه ملک الموت هم دعا می‌کند، مثل امام علیه‌السّلام که دعا می‌کند، او هم این‌طور می‌گوید؟ امام علیه‌السّلام کاری انجام نمی‌دهد؛ بلکه فقط دعا می‌کند [مثلاً]: «خدایا این مریض را شفا بده» و ملک الموت هم در اینجا [همین کار را انجام می‌دهد]!

آیات نزول وحی و نقش فرشتگان در تدبیر

آیات قرآن زیاد است دربارهٔ ﴿نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ * عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ﴾[1]، نزول وحی بر انبیاء و نزول عوالم خلق، ﴿لَهُۥ مُعَقِّبَٰتٞ مِّنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ يَحۡفَظُونَهُۥ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِ﴾[2] یا ﴿فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرٗا﴾ زیاد است. حالا ما فقط یک مثال می‌زنیم که همان ملک الموت باشد. این ملک الموت چیست؟! آیا ملک الموت فقط دعا می‌کند و خداوند متعال دعای ملک الموت را مستجاب می‌کند؟ آیا این‌طور است یا نه؟! [اگر این‌طور باشد] این خلاف ظهورات قرآن است. ﴿قُلۡ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلۡمَوۡتِ﴾؛ قرآن نسبت توفّی را به ملک الموت می‌دهد.

استدلال بر امکان ظهور قدرت الهی در انسان

غیر از این، در جای دیگر نسبت توفّی را به ملائکه می‌دهد، ملائکه‌ای که تحت امر و نهی ملک الموت هستند. اگر قرار باشد تفویض قدرت قبض روح به ملک الموت صحیح و صادق بیاید، چرا این تفویض به ائمه علیهم‌السّلام صحیح نباشد؟! چه دلیلی داریم؟! از نظر برهانی چه دلیلی داریم بر اینکه قدرت الهی به ائمه علیهم‌السّلام تفویض نشده است؟! گرچه تفویض معنای غلطی است، حالا ما این عبارت را به‌کار می‌بریم. چرا؟! به‌عبارت دیگر:

روا باشد أنا الحق از درختی *** چرا نبود روا از نیک‌بختی؟![3]

وقتی که درختی أنا الحق می‌گوید، ﴿إِنِّيٓ أَنَا۠ رَبُّكَ فَٱخۡلَعۡ نَعۡلَيۡكَ إِنَّكَ بِٱلۡوَادِ ٱلۡمُقَدَّسِ طُوٗى﴾[4]، وقتی که این‌طور است، چرا نشود این فعل از شخص دیگر یا یک فرد متعارفی سر بزند؟! بنابراین این فقط یک صرف استبعاد است که تفویض قدرت الهی بر بشر برای اینها مستبعد است. فقط همین؛ اما هیچ دلیلی بر این وجود ندارد.

حقیقت ولایت تکوینی و ظهور قدرت خدا

ولکن حل مسئله در اینجاست که اینها غافل‌اند از اینکه معنای ولایت تکوینی، صرف مرآتیت و ظهور قدرت در مظهر است. دیگر در اینجا شخصی نیست تا اینکه قدرت به او تفویض شود. در اینجا فردی در قبال ظهور حق قرار ندارد تا اینکه مسئلهٔ تفویض قدرت به او باشد. همان‌طوری‌که ذات شخص مظهریت برای حق است، افعال او هم مظهریت برای حق است. خداوند متعال با ارادهٔ خود این مظهریت برای فعل را به‌وجود می‌آورد و این مظهریت ممکن است که در امام علیه‌السّلام باشد یا ممکن است این مظهریت در غیر امام علیه‌السّلام هم باشد، فرقی نمی‌کند.

پیوند افعال عادی و اعجاز با قدرت الهی

---

۱ سوره شعرا (۲۶)، آیه ۱۹۳ و ۱۹۴؛ ***معاد شناسی***، ج ۳، ص ۱۴۰:
«قرآن را بر قلب تو، روح الأمین فرستاد تا اینکه از بیم‌دهندگان باشی.»

۲ سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۱.

۳ ***گلشن راز***، بخش ۳۰، جواب.

٤ سوره طه (۲۰)، آیه ۱۲؛ ***افق وحی***، ص ۶۵۲:
«به تحقیق که من پروردگار تو هستم. پس دو نعل خود از پای بیرون آور؛ زیرا تو در وادی مقدّس فرود آمده‌ای.»

به‌عبارت دیگر، بنابر مسئلهٔ تحقّق ولایت تکوینی، اصلاً چه فرقی بین اعجاز و افعالی که همهٔ عالم امکان آن افعال را انجام می‌دهند [است]؟! همان‌طوری‌که اِعمال یک فعل غیرعادی و متعارف لا یَتَمشّی إلا بِظهور هذا الفعل مِن الله تعالیٰ مِن صفاته و أسمائه، همین‌طور ظهور افعال عادی و متعارف لا یَتَمشّی إلاّ بِنزولِ جریانِ الفیض مِنَ الأسماء و صفات الله تعالیٰ.

پس عارف و متألّه بین بروز و ظهور افعال و مظاهر غیرمتعارف مِن النّاس و بین افعال و اعمال متعارف عند الناس هیچ فرقی در اینجا نمی‌بیند؛ بلکه همهٔ اینها به یک نسق واحد و به یک ربط واحد، مستند به ذات اقدس الهی هستند و هیچ‌گونه بینونیت و تمایزی بین آنها نیست؛ الاّ اینکه ما چون این فعل را غیرمتعارف می‌بینیم، برای ما مُعجِب است ولکن افعال و فعلی که حتی یک ذباب در طیران خود دارد، فعلی که یک غنم در حرکت خود دارد، افعالی که این حشرات دارند، چون ما اینها را عادی می‌بینیم، لذا از حکومت و ولایت تکوینیهٔ حضرت حق مبرّیٰ و معرّیٰ می‌دانیم؛ اما در دید و نظر یک عارف هیچ‌گونه فرقی در اینجا ندارد و شخص هیچ‌گونه امتیازی با بقیهٔ اشخاص از این نقطه‌نظر ندارد.

تواضع اولیاء و نفی استقلال در برابر خدا

لذا ما این معنای تواضع و فروتنی را در حالات اولیاء مشاهده می‌کنیم. هر شخصی را که دیدید که دارای فروتنی و تواضع بیشتر است و واقعاً خود را هیچ می‌بیند، بدانید که او از این مسئلهٔ توحید بهرهٔ بیشتری برده است و قسمت بیشتری نصیب او شده است؛ چون به هر مقدار که انسان معرفت بیشتر پیدا کند، لازمهٔ معرفت بیشتر، تحقّق انکسار و تذلّل و عبودیت در اوست. اگر عبودیت و تذلّل در او نبود، بدانید او بهره‌ای نبرده است و صرفاً یک الفاظی است که سرهم کرده است و یک مطالبی است که به‌هم بافته است.

بناءً‌علی‌هذا عارف کسی است که خود را از نقطه‌نظر تحقّق و مظهریت اسماء و صفات الهی در مرحلهٔ صفر می‌داند، نه بیشتر و هر کسی که از این مسئله بهرهٔ کمتری برده است، نمرهٔ بیشتری می‌گیرد. درست شد؟! هرچه بهره کمتر باشد، نمره بیشتر است. بعضی نمره‌شان بیست است، بعضی هم نمره‌شان پنجاه است. فرعون نمره‌اش یک میلیون است! چون خیلی دیگر برای خودش اظهار سلطنت و حکومت و امثال‌ذلک می‌کرد.

جمع میان نفی تفویض و قدرت ائمه

این مسئلهٔ نفی به این برمی‌گردد که این کلمات حضرت ائمه علیهم‌السّلام یک جنبهٔ نفیی دارد و آن جنبهٔ نفی همان مسائلی است که در افراد ایجاد می‌کند؛ یعنی شبهاتی است که در افراد ایجاد می‌کند و چون اینها به مطلب نمی‌رسند، لذا به‌واسطهٔ این کلمات ائمه علیهم‌السّلام دچار شبهه می‌شوند، دچار شک می‌شوند؛ چون نمی‌توانند به مسئلهٔ تکوینی برسند. لذا برای دفع دخل و برای جبران این جهت نفی، این روایات در اینجا آمده است که ائمه علیهم‌السّلام می‌فرمایند که قدرت الهی به ما تفویض نشده است که خداوند در کناری بنشیند.

این روایات جواب از آن روایاتی است که آمده است برای اینکه «نحن صنائعُ رَبِّنا و الخَلقُ بعد صنائِعِنا» و جواب برای آن روایاتی است که می‌فرمایند: «أوّلُ شیءٍ خلق اللهُ تعالی ما هو؟ فقال: "نورُ نبیِّک یا جابِرُ."» و امثال‌ذلک. جواب آن روایاتی است که دلالت می‌کنند بر اینکه ائمه به ما کان و ما یکون عالم هستند، قادر ما یشاء هستند و همین‌طور هم هست و باید هم همین‌طور باشد.

واسطه فیض بودن ائمه و نفی استقلال آنان

چون فقط ائمه معصومین علیهم‌السّلام و به‌طورکلی چهارده معصوم، واسطهٔ برای فیض هستند و چون طفره در عالم محال است، بنابراین لحاظ رتبی و لحاظ علّی در عالم کون به‌واسطهٔ ائمه علیهم‌السلام محقّق است و برای اینکه شبهاتی این‌چنین پیدا نشود، خود ائمه مسئلهٔ جبر و تفویض و نحوهٔ تفویض قدرت و مشیّت الهی را این‌طور تفسیر می‌کنند؛ می‌فرمایند که قدرت الهی به ما تفویض نشده است که خداوند متعال در کناری بنشیند و از خلق منعزل باشد و ما همه‌کاره باشیم. نه! این‌طور

نیست.

عبودیت ائمه و معنای پیروی از آنان

ما که مظهریت برای قدرت حق داریم، در واقع ظهور حق است که در ما پیدا شده است و ما کاره‌ای نیستیم و راست هم می‌گویند، ائمه کاره‌ای نیستند! اگر ائمه کاره‌ای بودند که ما ائمه را دیگر امام قبول نداشتیم! ما امیرالمؤمنین را امیرالمؤمنین می‌دانیم؛ چون خود را صفر می‌داند! ما امام حسین علیه‌السّلام را سیدالشهداء می‌دانیم؛ چون در برابر قدرت و مشیّت حق خود را صفر می‌داند. از این نظر ما سیدالشهداء را سیدالشهدا می‌دانیم والاّ عمر که خیلي زیاد است، یزید که خیلي زیاد وجود دارد.

این معصومین براي این برای ما معصوم هستند و برای این مقتدای ما هستند و برای این ولیّ و صاحب اختیار ما هستند و ما در همهٔ امور مِن الذّرة إلی الدُّرّة باید به این چهارده معصوم تأسی کنیم، برای اینکه اینها به مرحلهٔ حقیقت و عبودیت رسیده‌اند؛ عبودیت یعنی صفریّت در برابر حق، نداشتن در برابر حق، عدم اِعمال قدرت استقلالی در برابر حق. این معنای ولایت تکوینی است.

درخواست بهره‌مندی از ولایت الهی

پس خوب روشن شد که معنای ولایت تکوینی که اینها از آن فرار می‌کنند، چیست؟! ولایت تکوینی عبارت از ظهور ولایت حق در یک مظهری است. اینکه چیزی نیست، به این راحتی و به این آسانی! این ولایت تکوینی است. حالا چرا فرار می‌کنید؟! دعا کنید خدا در شما هم مظهریتش را ایجاد کند. آیا خدا بخیل است؟! به‌جای اینکه از خداوند بخواهیم و استغاثه کنیم که خدایا ما را هم مظهر برای ولایت قرار دهد، ما دائماً از آنجا کم می‌کنیم و این کیسه را سوراخ می‌کنیم. آقا، چرا اینجا را خراب می‌کنی؟! بیا دعا کن!

حکایت علامه طباطبایی و درخواست افزایش علم

به قول مرحوم علاّمه طباطبایی (رضوان‌اللهتعالی‌علیه)، وقتی کسی به ایشان گفته بود که: «آقا، عجبا از این‌همه علم که خداوند در شما قرار داده است!» ایشان سرشان پایین بود، فرمودند: ﴿وَ قُل رَّبِّ زِدْنِی عِلْمًا﴾[1]! خیلی راحت! وقتی علم از ناحیهٔ اوست، تو هم از خدا بخواه؛ چون این علاّمهٔ طباطبایی که علم را از خودش ندارد، نه علاّمه و نه بالاتر از علاّمه، حالا هر کسی می‌خواهد باشد، فقط مفیض علم، وجود وحدت بالصرافه است، فقط وجود واحد حیّ است. او مفیض علم است. او در یک شخص آن‌قدر علم قرار می‌دهد، در یک شخص این مقدار قرار می‌دهد، در یک کسی [مقدار دیگر].

اگر این‌طور است، انسان چرا به او توجه نکند و نگاه به مظاهر کند؟! این عجب مظهری است، این عجب مظهری است! اصلاً عارف و سالک باید فکر و رأی خود را از مظهریت بردارد. نگاه به مظهریت کفر است!

نگاه علامه طهرانی به استاد به‌عنوان مظهر خدا

من این نکته را اینجا متذکر بشوم؛ نکته این است که [از] مرحوم آقا (رضوان‌اللهتعالی‌علیه) یک روز شنیدم که ایشان می‌فرمودند:

> «من در آن اوقاتی که خدمت مرحوم آقای حداد (رضوان‌اللهتعالی‌علیه) بودم، خیال نکن که به ایشان به‌نظر استقلال نگاه می‌کردم، نه‌خیر! من در همان موقع هم به‌نظر مظهریت فقط به ایشان نگاه می‌کردم!»

و این معنا معنای عجیبی است! این معنا آن معنای بسیار عجیبی است که چطور یک سالک که تمام شراشر وجود خودش و تمام شوائب وجود خود و تمام لحظات و امور خودش را فقط و فقط در

---

۱ سوره طه (۲۰)، آیه ۱۱۴؛ ***امام‌شناسی***، ج ۱۱، ص ۲۰:
«و بگو: ای پروردگار من، علم مرا زیاده گردان!»

انحصار متابعت و انقیاد از یک ولیّ کامل درمی‌آورد؛ اما درعین‌حال وقتی نگاه و نظر به او می‌کند، رؤیت او، رؤیت مظهریت است؛ یعنی این را در مقابل خدا هیچ می‌بیند! خیلی عجیب است‌ها!

تواضع علمی علامه طهرانی در برابر آقای حداد

یعنی شما ببینید با این تواضعی که ایشان نسبت به مقام استاد خودشان داشتند و با این تذلّل و خشوعی که داشتند، بارها ما از ایشان می‌شنیدیم، با این مقام علمی که مرحوم آقا داشتند و از هر نقطه‌نظر می‌توانیم بگوییم که ذی‌نظر بودند؛ یعنی از نظر ادبیات، ایشان در ادبیات ذی‌نظر بودند، ما با ایشان بحث‌های ادبی خیلی می‌کردیم. از نقطه‌نظر تاریخ، ایشان در تاریخ ذی‌نظر بودند، سال‌ها ایشان مطالعات تاریخ داشتند، شاید پانزده سال یا بیست سال می‌شد که مطالعات تاریخی داشتند.

از نقطه‌نظر تفسیر که در تفسیر قرآن هم ذی‌نظر بودند و بعضی از مطالبی که من از ایشان در تفسیر می‌شنیدم و استماع می‌کردم، در تفاسیر نمی‌دیدیم. از نقطه‌نظر فقه و اصول و فلسفه و عرفان نظری هم همه در جای خود محفوظ. در عین حال وقتی که صحبت از آقای حداد می‌شد، [می‌فرمود که: «من در مقابل استاد خود آقای حداد صفر هستم.»]

... به یاد دارم در عبارات عربی و دعایی که ایشان [مرحوم حداد] می‌خواندند، حتی غلط هم بود، گاهی اوقات از نظر اعرابی لحاظ غلط می‌کردند؛ چون اینها مأمور به ظاهر هستند دیگر، مأمور به باطن که نیستند؛ ولی ایشان به‌اندازه‌ای در برابر استاد خودشان خاشع بودند که بارها من از ایشان شنیدم که در ملأ و در خلأ می‌فرمودند:

«من در مقابل استاد خود آقای حداد صفر هستم، صفر هستم.»

رعایت مراتب وحدت و کثرت در رابطه با استاد

این عبارتی است که ما نمی‌توانیم از این عبارات بگذریم. اینها عبارات عجیبی است، اینها برای انسان درس است و تمام اینها برای انسان حکمت است و در تمام این تذلّل و خشوعی که در برابر او داشتند، درعین‌حال نظرشان نسبت به او فقط نظر به‌عنوان یک مظهر بود و این عجیب است؛ یعنی مقام جامعیت بین وحدت و کثرت، مقام حفظ مراتب در عالم وحدت و در عالم اجتماع و در عالم کثرت آن‌قدر باید زیاد باشد که شخص در هر دو جنبه رعایت حال را بکند.

حکایت آوردن توپ و ضرورت شناخت مقام امام

مثل آن شخصی که خدمت امام هادی علیه‌السّلام آمد و برای حضرت یک توپی آورد و خیال کرد او هم مثل بچه‌های دیگر است! توپ آورده بود تا بازی کند![1] اینها این‌طور قائل بودند، البته اینها افراد عوام بودند دیگر، عامی بودند و جاهل بودند؛ اما ایشان با توجه به این مقام و مرتبه‌ای که داشتند، اما لحاظ مراتب را در همهٔ عوالم می‌کردند و این امتیاز بین ایشان از دیگران است. این امتیاز است.

احترام به استادان و پرهیز از ادعای برتری

ما یک بار از ایشان نشنیدیم که بگویند که: «من از فلانی بالاتر هستم؛ از آقای حداد بالاتر هستم» یا اینکه «من از آقای حداد بالاتر می‌روم» و امثال‌ذلک یا «من از آقای قاضی فلان...» ابداً این مطالب را از ایشان نشنیدیم؛ حتی از آقای آقا شیخ عباس قوچانی (به اعتقاد حقیر ایشان شخص صادقي بوده است؛ اما اینکه مراتب عالیه عرفان را طي کرده باشد، من اطلاع ندارم، ممکن است طي کرده باشد) به‌عنوان یک استاد یاد می‌کند. هیچ‌وقت عبارتی که موجب تعییر ایشان شود، نبوده است و از ایشان سر نزده است.

نتیجه بحث در معنای نفی تفویض

بله، این روش این بزرگان برای ما اسوه است و برای ما الگوست که درعین‌حال این دو جنبهٔ

---

۱ روایتی با این مضمون دربارهٔ امام هادی علیه‌السّلام یافت نشد؛ ولی دربارهٔ امام حسن عسکری علیه‌السّلام چنین روایتی داریم که جهت اطلاع به *إحقاق الحق*، ج ۱۲، ص ۴۳۷ رجوع شود.

وحدت و کثرت همیشه مدّنظر ما باشد و بدانیم که سهم و نصیب بیشتر را آن شخصی برده است که لحاظ جنبهٔ وحدت و کثرت را در همهٔ مراتب بیشتر کرده باشد. این هم ختامه مسک شد و تا اینجا مسئلهٔ ولایت تکوینی بماند و به‌همین مقدار کفایت می‌کند.

بنابراین معنای این روایاتی که داریم ائمه علیهم‌السّلام در مسئلهٔ جبر و تفویض نفی تفویض از خود می‌کنند، نفی استقلالیّت تفویض و انعزال حضرت حق از قدرت و اراده است؛ اما به‌عنوان مظهریت، ائمه علیهم‌السّلام مظاهر قدرت و مشیّت و ارادهٔ حضرت حق هستند. ان‌شاءالله تا جلسهٔ بعد برویم سراغ تفاسیر دیگری که از ائمه علیهم‌السّلام راجع به معنای تفویض شده است.

پرسش‌های پایانی درباره علم و الهام

تلمیذ: این روایاتی که فرمودید، آدرسش را...؟

استاد: این روایت جلد ۴ صفحهٔ ۱۹۷ است، بعدی هم جلد ۵ صفحهٔ ۱۱ است.

حافظ خردسال قرآن و امکان علم گسترده ائمه

تلمیذ: حفظ قرآن...

استاد: بله، آنچه ما راجع به ائمه خودمان می‌گوییم، دور از عقل نیست. شما خودتان با چشم خودتان یک بچهٔ چند ساله را می‌بینید که خداوند این‌طور به او عنایت کرده است و قرآن را از حفظ می‌خواند، از این‌طرف، از آن‌طرف، تفسیر می‌کند. پس آنچه ما راجع به ائمهٔ خودمان می‌گوییم که اینها به همه‌چیز عالم هستند، منافات ندارد. این را به همهٔ شیوخ آنجا گفته بودند و خیلی آنها تحت تأثیر واقع شده بودند.

خاطره دریافت مقصود استاد بدون گفتار

تلمیذ: این پاکستانی، او چطور است؟! یکی هم هست، پاکستانی است، با پدرش با همدیگر...

استاد: یک‌وقت با مرحوم آقا سر یک سفره نشسته بودیم (من چهارده، پانزده سالم بود)، بعد یک‌دفعه آقا به من نگاه کردند و بدون اینکه حرفی بزنند، مثلاً این‌طور کردند. من فهمیدم منظور ایشان این است که سبزی سر سفره بیاورم، بعد رفتم و آوردم. ایشان فرمودند که: «وحی این‌طور است!» خیلی جالب بود! پانزده سالم بود؛ اصلاً هیچ چیزی نبودها، نه قرینه‌ای، نه چیزی، هیچ‌چیز، هیچ‌چیز، هیچ‌چیز؛ یعنی مرتجلاً بود، ابتدائاً، هیچ چیزی. من فهمیدم منظورشان این است که سبزی باید سر سفره بگذارم، بعد فرمودند که: «وحی به این می‌گویند!»

اللهم صَلّ عَلیٰ محمدٍ و آل محمد